

دعوت سعودی، مصلحت سوریه

ما امروز در زمانی به سر می‌بریم که جهان یک بار دیگر پس از 74 سال در حال پوست‌اندازی است و در طلیعه وضعی نوین است.



به گزارش آران نیوز: «سعدالله زارعی» در یادداشت روزنامه «کیهان» نوشت:

مقامات عربستان، پیش از آنکه پایان بحران امنیتی سوریه اعلام شود، عمرحسین البشیر رئیس‌جمهور سودان را به دمشق اعزام کردند تا از «بشار اسد» بخواهد به «اتحادیه عرب» بازگردد و اجازه دهد عربستان در فرایند بازسازی سوریه شرکت کند. از آن طرف دولت‌های امارات و بحرین نیز با اعزام هیئت‌های مقدماتی به دمشق از بازگشایی سفارت‌خانه‌های خود در سوریه خبر داده‌اند. عربستان، امارات و بحرین سه کشور عربی هستند که در خط مقدم مقابله با دولت سوریه به حساب می‌آیند و بازگشایی سفارت‌خانه‌ها و از سرگیری مراودات سیاسی با دمشق یک شکست فاحش به حساب می‌آید کما اینکه بازتاب این سفرها «قبول شکست» از سوی مخالفان اسد بود. اما حرف اصلی این نیست.

اگر تصور کنیم سیاست دولت‌های عربستان، امارات و بحرین و هر کشور دیگری که تا همین امروز هم از تروریست‌ها و موضوع تغییر دولت در سوریه حمایت می‌کنند، با شکست در اهداف امنیتی خود، از هدف کنار زدن و تضعیف دولت سوریه منصرف شده‌اند، حتماً خطا کرده‌ایم. چرا که این اولین بار و در اولین پرونده نیست که سعودی‌ها در عین شکست و حتی اعتراف به شکست به سیاست سنتی خود ادامه داده‌اند. بعنوان مثال عربستان تلاش زیادی کرد تا دولت عراق که با جمهوری اسلامی ایران روابط ویژه‌ای دارد تغییر کند و در این راه تلاش زیادی کرد اما نتایج انتخاباتی اردیبهشت ماه امسال نشان داد این تلاش‌ها به نتیجه‌ای منجر نشده است.

پس از آن دولت سعودی با اعزام هیئت به بغداد و با دعوت از مقامات ارشد دولت عراق و بخصوص رهبران شیعی وانمود کرد که شکست را پذیرفته و بنا دارد بازی خود را اصلاح کند. اما از این موضوع بیش از چند هفته نگذشت و سر و کله عناصر وابسته به سعودی در تنش‌های امنیتی بصره پیدا شد و همزمان با آن اسناد مربوط به «نشست‌های هتل بابل» نشان داد که رژیم سعودی به همراه آمریکا نقشه شکل‌دهی به دولت در عراق مطابق با الگوی خود را کماکان و حتی با جدیت بیشتر دنبال می‌کند و این در حالی بود که در عراق به دلیل وجود اکثریت شیعی و نیز جا افتادن سیستم سیاسی کنونی آن و اجماع نسبی که در داخل بر روی آن وجود دارد، تغییر دولت توسط سعودی کار بسیار دشواری بود کما اینکه بذل و بخشش‌های میلیونی آنان در ماه‌های مرداد و شهریور به جایی نرسید.

بر این اساس اقدامات دولت‌های عرب وابسته به آمریکا و دعوت آنان از سوریه برای عادی‌سازی روابط سیاسی و به تعبیر خودشان، بازگرداندن سوریه به دامن عرب بیش از آنکه بوی اعتراف به شکست بدهد، بوی توطئه می‌دهد. توطئه‌ای که می‌خواهد هدف «تغییر سوریه» که در بخش امنیتی به بن‌بست رسیده را در بخش سیاسی محقق نماید. اما چگونه؟

سعودی از سوریه دعوت کرده که به اتحادیه عرب بازگردد و یک کشور عادی عرب باشد. سوال این است که آیا این یک نیاز سعودی و یا نیاز سوری است؟ الان اتحادیه عرب گرفتار بحران هویتی و موجودیتی و برای بقا نیازمند بازگشت سوریه است و یا دولت سوریه گرفتار بحران سیاسی و موجودیتی و برای بقا نیازمند بازگشت به اتحادیه است؟ پاسخ این سوالات آسان است. اتحادیه عرب بیش از ۲۰ سال است که مرده و اثر واقعی ندارد چرا که فلسفه وجودی اتحادیه عرب دو چیز بود یکی مقابله با رژیم اسرائیل و تحقق آرمان «آزادی فلسطین» و دیگری «گسترش همکاری درون عربی و کاهش تنش‌های داخلی».

از یک سو مدت‌هاست اکثر اعضای اتحادیه عرب و بخصوص کشورهای شاخص آن، نه تنها مبارزه با رژیم صهیونیستی را کنار گذاشته‌اند بلکه با آن رابطه سیاسی و حتی امنیتی نیز برقرار کرده‌اند و از سوی دیگر عرب‌ها در یمن، عربستان، بحرین، لیبی، سوریه، عراق و... با بمب و بمب‌افکن به یکدیگر حمله می‌کنند و وضع امنیتی آنان از هر زمانی وخیم‌تر است. خب حالا بازگشت سوریه به این اتحادیه که بعضی از رسانه‌ها آن را «دژی گرانبها» تصور کرده‌اند، چه نفعی برای این کشور دارد مگر مسئول اول جنگ سوریه، اعضای اداره‌کننده همین اتحادیه نبوده‌اند؟ پس در وضع فعلی، این اتحادیه نیست که می‌تواند به بشار اسد آبرو دهد بلکه این بشار است که اگر بپذیرد که بازگردد تا حدی به این اتحادیه اعتبار می‌بخشد. اما به مصلحت بشار اسد نیست که به دعوت عربستان و... پاسخ مثبت دهد. چرا؟

عربستان سعودی و جبهه او و از جمله اتحادیه عرب که در تیول سعودی است، در زیر فشار سنگین و خردکننده قرار گرفته‌اند. رژیم سعودی با شکست تکفیری‌ها در جنگ سوریه، عراق، لبنان و... دو افت اساسی در حوزه‌های امنیتی و ایدئولوژی پیدا کردند از نظر امنیتی، سازوکاری که بندر بن سلطان حداقل از سال ۲۰۰۶ روی آن کار و گمان می‌کرد با آن و با پشتیبانی اسرائیل و آمریکا می‌تواند فضای منطقه را تغییر دهد، به بن‌بست رسید و سرمایه سعودی بر باد رفت و از این رو اعتماد به «مدیریت» سعودی در بین دولت‌های عربی و غیرعربی کاهش یافت. از نظر ایدئولوژیک، شکست افراط‌گرایی تکفیری در واقع شکست مکتب فکری آنان یعنی «وهابیت» نیز بود. افراط‌گرایی پس از شکست در سوریه و عراق عملاً به کالای منفور تبدیل شد و این نفرت مستقیماً به وهابیت نیز منتقل گردید. از سوی دیگر درگیری سنگین سعودی در جنگ علیه مردم یمن به وجهه آن در میان

کشورهای عربی و اسلامی آسیب زد و حوادثی نظیر قتل جمال خاشقجی بردامنه این آسیب افزود. در این میان دو جریان موازی سعودی در جهان اسلام که از قبل سر برآورده بودند، میدان‌دار تحولات منطقه‌ای شده و علیرغم شکاف اولیه‌ای که میان آنان وجود داشت به مرور به هم نزدیک و نزدیک‌تر شدند؛ یعنی «جبهه مقاومت» و ترکیه. رژیم سعودی با درک حساسیت شرایط و زمان اندکی که به پایان آن نزدیک شده، هیئت بلندپایه‌ای از سوئدان که تا همین دو سال پیش دوست ایران تلقی می‌شد را به دمشق اعزام کرد تا با «قیمت بالا» سوریه را بخرد و یا مانع چسبندگی بیشتر آن با جبهه مقاومت شود.

اما سوریه نباید به اتحادیه عرب که روزی برای به شکست کشیده شدن از آن اخراج گردید، بازگردد چرا که این بازگشت هیچ نفعی برای او ندارد و آینده سیاسی امنیتی سوریه را نیز با مخاطره مواجه می‌کند. درک این مطلب که عمق‌بخشی به امنیت سوریه و مانا کردن آن ارتباط مستقیمی با فروپاشی کانون‌های فتنه- و نه شاخ و بال‌هایی نظیر داعش- دارد چندان دشوار نیست. بدون شک رژیم سعودی و تفکر وهابیت کانون فتنه امنیتی ۷-۸ سال اخیر علیه سوریه بود. امروز این کانون رو به ضعف نهاده و وقت آن است که با اقدامات سیاسی جبهه مقاومت- که هزینه زیادی هم دربر ندارد- از میان برود. اما چگونه؟

کشورهای عربی و اسلامی به تشکلهایی برای حل و فصل مسائل خود، مقابله با تهدیدات مشترک و استفاده از فرصت‌ها احتیاج دارند از آنجا که به تجربه دریافته‌ایم که تشکلهایی مثل «اتحادیه عرب»، «سازمان همکاری‌های اسلامی» و «شورای همکاری خلیج فارس» نه تنها قادر به حل مشکلات و استفاده درست از فرصت‌ها نیستند، بلکه امروزه خود به بزرگترین مشکل جهان اسلام و کشورهای عرب تبدیل شده‌اند. بنابراین باید این جامعه‌های مندرس را از تن درآورد و سازمان‌های تازه‌ای بنا نهاد.

امروز کم نیستند کشورهای اسلامی و عربی که از سیاست‌های سلطه‌جویانه آمریکا و نیز از فتنه‌های ضداسلامی رژیم سعودی و اقمار آن در منطقه خسته شده‌اند و دنبال یک محور مطمئن برای عبور از مشکلات و استفاده از فرصت‌ها هستند. چرا نباید چنین تمایلاتی به تأسیس سازمان جدید منجر شود؟ امروز ایران، ترکیه، سوریه، عراق، پاکستان، افغانستان، عمان، قطر، الجزایر، مالزی، اندونزی و ... می‌توانند سازمان جدیدی را پایه‌گذاری کنند و این امکان را به وجود آورند که کشورهای اسلامی دیگر به مرور به آن پیوسته و به اصلی‌ترین و پرشمارترین سازمان اسلامی تبدیل شوند. خود عرب‌ها با محوریت عراق و سوریه می‌توانند یک تشکیلات عربی جدید به وجود آورند و پاسخگوی بسیاری از مسائل ملت‌های عرب باشند.

در این میان «مقاومت» می‌تواند کلمه مشترک بین این کشورها باشد. مقاوم در برابر تهدیدات امنیتی و سیاسی و قوی در استفاده از فرصت‌های فراوان پیش روی جهان اسلام و ملل عرب. ما امروز در زمانی به سر می‌بریم که جهان یک بار دیگر پس از ۷۴ سال در حال پوست‌اندازی است و در طلیعه وضعی نوین است. ما در شرایط جدید که غرب در حال غروب و ستاره شرق در حال طلوع می‌باشد، نمی‌توانیم با سازوکارهای دوره نظام دوقطبی و جنگ سرد و دوره گذار- یعنی مختصات حد فاصل ۱۹۴۵ تا ۱۹۱۸ م- به استقبال شرایط متحول آینده برویم. بر این اساس جا دارد که به جای برخورد احساسی با موضوعات، فکری اساسی برای اثرگذاری بر تحولات آتی بین‌المللی نمائیم و منطقه خود را برای نقش‌آفرینی فعال در تحولات آسیا آماده کنیم.